«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل – ۹۱

عملیات «مدال برنز»

اولین هواپیمای گرجستانی ابتدای‌آوریل به زمین نشست. «ن» با پروفسور زامزوف، با مشاور شواردنادزه و با ژنرال جفریدزه در آن کشور بود تا به خلبانان خوشامد بگوید و شخصاً مطمئن شود که همه چیز به سلامت سپری می‌شود. حضور او در آن کشور یک شانس بزرگ بود تا مشکلی را که پس از فرود هواپیما رخ داد، به سرعت حل کند. افراد تیم پرواز، همگی از نیروی هوائی گرجستان، از هواپیما پیاده شدند و به مدیریت فرودگاه نزدیک شدند تا مالیات‌های فرودگاه را بپردازند. مشاور شواردنادزه از جیبش کیف پول [را بیرون کشید] و از [داخل] آن هزاران دلار رسید قدیمی و چروکیده را درآورد که شخصاً از دستان شواردنادزه دریافت کرده بود. کارکنان فرودگاه شروع به بررسی رسیدها کردند و بلافاصله کشف کردند که یک‌سوم از آنها جعلی‌اند. «ن» به سرعت مداخله کرد و قبل از این که کسی شروع به پرسش سؤالات غیر ضروری کند، بلافاصله رسیدهای جعلی را عوض کرد. بعدها به من درباره این اشتباه غیرمنتظره گزارش داد. آنچه که قبلاً در مورد وضعیت سخت گرجستانی‌ها می‌دانستم تقویت شد که از کمبود شدید پول نقد به زحمت افتاده‌اند.

جعبه‌های سلاح در هواپیما بارگیری شدند و هواپیما به سرعت به سمت گرجستان پرواز کرد. آنجا در فرودگاه تفلیس افسران ارشد ارتش منتظر [این] محموله گران [قیمت] بودند تا به سرعت کلاشینکف‌ها را به کامیون‌ها منتقل کنند. وقتی که افسران گرجستانی جعبه‌های سلاح را دیدند، آن‌ها نتوانستند هیجان خود را پنهان کنند. سلاح برای آنها مثل هوا برای نفس کشیدن بود و همان روز کامیون‌ها به سمت جبهه رفتند تا ارتش بزرگ ذخیره‌ای را تجهیز کنند که برای مقابله با شورشی‌های آبخازی استخدام شده بود. انتقال کلاشینکف‌ها به گرجستان به یک عملیات لجستیکی تبدیل شد که ساده نبود. هواپیماهای گرجستانی یازده مرتبه با فاصله دو روز به زمین نشستند و محموله گران قیمت را بارگیری می‌کردند. فقط تعداد کمی در دو کشور راز عملیات ویژه را می‌دانستند و خوشبختانه تا زمانی که هواپیماها فرود آمدند و پرواز کردند چیزی به بیرون درز نکرد.

نزدیک شروع عملیات به «ن» دستور دادم تا برای رئیس‌جمهور شواردنادزه تفنگ شکاری گران‌بهائی بخرد و از او خواستم تا با هواپیما اولین سلاحی را که به تفلیس فرستاده می‌شود، به رئیس‌جمهور بدهد. «ن» و پروفسور زامزوف دعوت شدند تا شواردنادزه را ملاقات کنند و هدیه گران‌بها را تقدیم کنند. رئیس‌جمهور از این رفتار، بیشتر از تحویل سلاح هیجان زده شد. با هیجان به زامزوف گفت: «شما گرجستان را حفظ کردید. محموله سلاح و محموله‌های بشر دوستانه که نیمرودی برای اسرائیل فرستاد گرجستان را از سقوط نظامی نجات داد. این‌ها کارهایی است که تا ابد در قلب ملت گرجستان فراموش نخواهد شد. گرجستان دِین بزرگی را به نیمرودی در مورد اقدامش مدیون است.»[1]

زمان کوتاهی بعد از فرود آخرین هواپیمای سلاح در تفلیس چیزی از عملیات نشت کرد. ایستگاه رادیویی شورشی‌های آبخازی، «رادیو آزمایشی آبخاز»، خبری را درباره هواپیمای اسرائیلی پخش کرد که محموله‌های سلاح را در فرودگاه تفلیس تخلیه کرده است. ایستگاه رادیو نام مرا ذکر کرد – تاجر یعقوب نیمرودی – به عنوان شخصی که پشت سر معامله سلاح قرار دارد. بدبختانه همان زمان هیئت اعزامی خبرنگارانی از اسرائیل در گرجستان بودند و همه موارد با شتاب به دست آمد و در چندین روزنامه و رسانه در اسرائیل منتشر شد. برای اینکه شایعات تکذیب شود، نخست‌وزیر سیگوا روزنامه‌نگاران اسرائیلی را جمع کرد و برایشان شرح داد که هیچ مفهومی برای خبری که در رادیوی شورشی‌ها پخش شد وجود ندارد. نخست‌وزیر گرجستان گفت: «در حقیقت یعقوب نیمرودی اخیراً با تاجران دیگری از اسرائیل از تفلیس بازدید کرده؛ اما این بازدید صرفاً برای نیاز تجاری است و هیچ ارتباطی با محموله‌های سلاح ندارد.» رئیس‌جمهور شواردنادزه هم با روزنامه‌نگاران از اسرائیل ملاقات کرد و با قوت این حرف‌ها را تکذیب کرد. شواردنادزه سرویس‌های امنیتی روسیه را در این کار متهم کرد که آنها هم از طریق انتشار اخبار دروغ به شورشی‌ها کمک می‌کنند. رئیس‌جمهور گفت: «ما سلاح از اسرائیل نمی‌خریم؛ و دیدار نیمرودی در گرجستان به بررسی امکان خرید آب معدنی از گرجستان اختصاص دارد.»

اما وضعیت این‌گونه تمام نشد. نزدیک به پخش خبر در رادیوی شورشی‌ها، آژانس یهود اعلام کرد که آبخازی‌ها دو یهودی ساکن آبخاز را که می‌خواستند به اسرائیل مهاجرت کنند بازداشت کرده‌اند. افراد آژانس که در تفلیس مستقر بودند بلافاصله به «صلیب سرخ» مراجعه کردند تا در مورد آنها اقدام کند. من ترجیح دادم که عکس‌العملی نشان ندهم. روزنامه‌نگارانی را که به من مراجعه کردند به اظهارات صریح رئیس‌جمهور گرجستان ارجاع دادم. خوشبختانه، این مورد در مدت زمان کوتاهی فیصله یافت، من از واکنش‌های سریع و مصمم رئیس‌جمهور شواردنادزه و نخست‌وزیرش بسیار متشکرم.

عملیات انتقال سلاح به گرجستان کد [رمز] «مدال برنز» را به دست آورد به علت امیدی که برای آزادی یا دریافت خبر موثقی درباره سرنوشت رون آراد [می‌توانست ایجاد کند]. کلمات گرم از زبان رئیس‌جمهور گرجستان بسیار مرا مورد تمجید قرار دادند اما بیش از هرچیز می‌خواستم خبر مورد انتظار درباره سرنوشت رون آراد را دریافت کنم.

عملیات انتقال سلاح به گرجستان کد [رمز] «مدال برنز» را به دست آورد، به علت امیدی که برای آزادی یا دریافت خبر موثقی درباره سرنوشت رون آراد [می‌توانست ایجاد کند]. کلمات گرم از زبان رئیس‌جمهور گرجستان بسیار مرا مورد تمجید قرار دادند اما بیش از هرچیز می‌خواستم خبر مورد انتظار درباره سرنوشت رون آراد را دریافت کنم. چند دفعه با دستیار شواردنادزه گفت‌وگو کردم و او به من می‌گفت که رئیس‌جمهور هر کاری را که در توانش باشد انجام می‌دهد تا اطلاعات جدیدی درباره افسر گمشده به دست بیاورد. در این باره از منابع دیگری هم مدد گرفتم اما با تأسف فراوان، علی‌رغم تلاش‌های صادقانه شواردنادزه و افرادش، ایرانی‌ها اطلاعاتی ندادند. ۱۹آوریل ۱۹۹۳ پس از این که آخرین هواپیماها با آخرین محموله کلاشینکف در گرجستان فرود آمدند، نامه‌ای به رئیس‌جمهور شواردنادزه نوشتم و او را در جریان ادامه تلاش‌ها برای سازماندهی محموله بزرگ مواد غذایی و دارویی به کشورش قرار دادم. «در رابطه با محصولات مواد غذایی که جناب آقای نخست‌وزیر تنگیز سیگوا درخواست کرد، ارتباطی با فروشندگانی از اسرائیل و از سراسر جهان برقرار کردم و اکثر اقلامی که درخواست کردید به سرعت برای تحویل در دسترس قرار می‌گیرد (...) من منتظر تأیید نهائی از سوی تو و نخست‌وزیر هستم. من قصد دارم تا تمام تعهداتی را که بر خودم محول کردم برآورده کنم.»

و حقیقتاً می‌توانم شهادت دهم که بر سر همه تعهداتم و بیشتر از آن ایستادم. به عنوان یک رفتار بشردوستانه خاص، از شرکت «تیوا»(Teva)[2] موجودی بزرگ داروهایی را خریدم که برای درمان شهروندان و سربازانی که در مناطق درگیری با شورشی‌های آبخازی مجروح شدند، فوراً مورد نیاز بود. داروها را با هواپیمای ویژه به تفلیس ارسال کردم و به تلاش‌ها ادامه دادم تا کمک به این کشور را بسیج کنم.

به علاوه به عنوان یک ژست دوستانه، چند کانتینر مرکبات به گرجستان فرستادم که توسط یک شرکت اسرائیلی اهدا شده بودند. یک هفته پس از محموله دارویی اخباری را برای رئیس‌جمهور شواردنادزه درباره نتایج مثبت فاش کردم. برایش ۲۷آوریل ۱۹۹۳ نوشتم: «بسیار خرسندم از اینکه به تو اطلاع دهم؛ بهترین زمان خود را در تلاش برای به دست آوردن محصولات غذایی سرمایه‌گذاری کردم (...) با حداقل قیمت. این مأموریت اکنون با موفقیت به پایان ش. ابتدا کره، گندم و گوشت بره به شما عرضه خواهد شد. (...) در ماه آینده متناسب با درخواست‌تان، دوازده هزار تُن برنج برایتان ارسال خواهد شد. امیدوارم داروهایی که توسط من در هفته گذشته به عنوان هدیه‌ای به مردم گرجستان فرستاده شدند در وضعیت خوبی با هدف درست در دسترس قرار گرفته باشند.» نمی‌توانستم از نتیجه راضی باشم. تنها دو ماه بعد از دیدارم از گرجستان موفق شدم تا به همه تعهداتی که بر عهده گرفتم [پایبند] بمانم. در آن رفتار انسانی هم می‌دیدم و تمامی امیدم این بود که کمک بشردوستانه‌ای که به این کشور شجاع فرستادم حقیقتاً به جاهای درستی رسیده باشد و به حفظ جان افراد بسیاری کمک کند.

پانوشت‌ها:

۱- م: نکته جالب اینجاست که نیمرودی علی‌رغم همه این فعالیت‌هایش، از اینکه «دلال اسلحه» خطاب شود به شدت ابراز ناراحتی می‌کند. او در نخستین بخش فصل هفتم همین کتاب خاطرات می‌نویسد: «برخی از همکاران سابق من در ارتش اسرائیل از روی حسادت لقب «دلال اسلحه» را به من دادند در حالی‌که بسیاری از آنها سعی کردند شانس خود را در فروش سلاح امتحان کنند و شکست خوردند. این لقب که مفهوم بدی داشت، من را خشمگین می‌کرد و لکه سیاهی بر روی نامم بود.»

۲- م: صنایع دارویی تیوا (به انگلیسی Teva Pharmaceutical Industries) یک شرکت اسرائیلی چند ملیتی است که در حوزه داروسازی فعالیت می‌کند و دفتر مرکزی آن در شهر تل‌آویو واقع در اراضی اشغالی است.

خاطرات «جرد کوشنر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا – ۱۱

ساخت و ساز در منهتن

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان

پیش از بحران، ساختمان، اجاره‌ای حدود ۱۲۰ دلار در هر فوت مربع را جمع‌آوری می‌کرد- نرخی که خیلی زود بی‌محابا کاهش یافت. به یاد می‌آورم استیو راث، بنیانگذار ورنادو ریالیتی تراست و یکی از باهوش‌ترین غول‌های املاک و مستغلات در نیویورک، در زمان وقوع بحران گفت: «من اکنون در بهترین ساختمان‌هایم اجاره‌های شصت دلاری می‌گیرم. می‌دونی چرا پنجاه دلار نمی‌گیرم؟ چون مستأجران آن را درخواست نمی‌کنند.»

مدت کوتاهی پس از آزادی پدرم از زندان، ما بزرگ‌ترین معامله املاک و مستغلات در تاریخ شرکتمان را با قیمتی که در آن زمان بالاترین قیمتی بود که برای یک دارایی ملکی در ایالات متحده پرداخت شده بود، به انجام رساندیم.

ما یک آسمان‌خراش متعلق به میانه قرن را در خیابان پنجم شماره ۶۶۶ به قیمت ۱.۸ میلیارد دلار خریداری کردیم.

شاید شماره خیابان بدشانسی باید باعث توقف ما می‌شد: خرید در اوایل سال ۲۰۰۷ درست قبل از سقوط بازار در آغاز بحران اقتصادی بزرگ انجام شد.

بیست ماه بعد، شرکت بزرگ سرمایه‌گذاری برادران لمن[1] اعلام ورشکستگی کرد و نرخ‌های دفتر خالی در مرکز شهر منهتن یک‌شبه سه برابر شد.

ما برای پرداخت بدهی‌های خود روی درآمد مستأجران حساب کرده بودیم و متوجه شدیم که از مبلغ مورد نیاز خود کم آورده‌ایم. غول‌های مالی و املاک و مستغلات مانند کرکس شروع به حلقه زدن دور سرمایه‌گذاری ما کردند. بسیاری از مردم به من گفتند که راهی برای بهبودی اوضاع وجود ندارد. نگاه من متفاوت بود. امکان نداشت که اجازه بدهم سرمایه‌گذاری شکست بخورد.

ما فکر می‌کردیم ملک خیابان پنجم شماره ۶۶۶ می‌تواند ۲.۵ میلیارد دلار ارزش داشته باشد، ارزشی که تا حد زیادی ناشی از فضای تجاری بکر ساختمان و ویترین درجه یک فروشگاه‌ها در خیابان پنجم نیویورک است. پیش از بحران، ساختمان، اجاره‌ای حدود ۱۲۰ دلار در هر فوت مربع را جمع‌آوری می‌کرد - نرخی که خیلی زود بی‌محابا کاهش یافت. به یاد می‌آورم استیو راث[2]، بنیانگذار ورنادو ریالیتی تراست[3] و یکی از باهوش‌ترین غول‌های املاک و مستغلات در نیویورک، که در زمان وقوع بحران گفت: «من اکنون در بهترین ساختمان‌هایم اجاره‌های شصت دلاری می‌گیرم. می‌دونی چرا پنجاه دلار نمی‌گیرم؟ چون مستأجران آن را درخواست نمی‌کنند.»

من اهرم بسیار ضعیفی داشتم، بنابراین حاضر بودم با هر کسی صحبت کنم. برای نجات معامله، ساختار بدهی را تغییر دادم تا از توقیف املاک جلوگیری کنم و بیش از ۵۰۰ میلیون دلار با فروش ۴۹ درصد سود در فضای خرده‌فروشی به خانواده چرا [4] و گروه کارلایل[5] جمع‌آوری کردم.

یک شرکت سرمایه‌گذاری املاک و مستغلات را برای مالکیت مشترک ساختمان وارد تجارت خود کردم و فضای خرده‌فروشی و تجاری را مدرن کردم تا مستأجران پرسودتری را جذب کنم.

به‌تدریج برادران بروکس[6] را متقاعد کردم که ملک استیجاری خود را که به قیمت بی‌سابقه ۳۰۰ میلیون دلار برای یونیکلو[7] اجاره کردیم، بفروشند. برای چندین سال، تلاشم ناموفق بود تا دیوید استرن[8]، رئیس انجمن ملی بسکتبال را متقاعد کنم که از ملک استیجاری ارزشمند خود برای فروشگاه NBA، که در فضای خرده‌فروشی طبقه همکف قرار داشت، صرف‌نظر کند. سپس آدام سیلور[9]، مدیر اجرائی NBA را ملاقات کردم و از او برای مذاکره برای یک معامله کمک خواستم. استرن به من زنگ می‌زد و مرا دست می‌انداخت: «آدام را رها کن! ما هرگز فروشگاه را ترک نمی‌کنیم!»

سیلور به من توضیح داد که تلاش استرن برای صرف هزینه برای NBA جهت باز کردن یک فروشگاه خرده‌فروشی در ابتدا، توسط مخالفان او در جلسات مالکان برای شرمنده کردن او مورد استفاده قرار گرفت. پس از اینکه استرن به‌سختی تلاش کرد و فروشگاه را به سود رساند، با افتخار در تمام جلسات مالکان سخن می‌گفت، تا جایی که اتحادیه صنفی اعلام کرد او توانسته معاملات میلیارد دلاری را به همراه چند صد هزار دلار سود حاصل از فروشگاه محبوبش در خیابان پنجم انجام دهد.

من و سیلور در نهایت دوست صمیمی شدیم. من سه سال تلاش کردم تا آنها را برای فروش ملک تحت تأثیر قرار دهم - سیلور یک معامله سخت را انجام داد. در نهایت، استرن معامله خوبی انجام داد تا آن ملک را رها کند. ما بعداً این مکان را به ایندیتکس[10]، شرکت مادر زارا [11]، به قیمت ۳۲۴ میلیون دلار که رکورد قیمتی برای هر فوت مربع بود فروختیم.

پانوشت‌ها:

۱- Lehman Brothers

۲- Steve Roth

۳- Vornado Realty Trust: شرکت پیشرو صنعت املاک و مستغلات است. این شرکت مالک و مدیریت بیش از ۲۶ میلیون فوت مربع در شهرهای نیویورک، شیکاگو و سان‌فرانسیسکو است.

۴- Chera Family: استنلی آیزاک چرا (زاده ۲۲ اکتبر ۱۹۴۲ - درگذشته ۱۱ آوریل ۲۰۲۰) یک تاجر و سرمایه‌گذار آمریکایی بود.

۵- Carlyle Group: گروه کارلایل یک شرکت سهامی خاص، چندملیتی آمریکایی، مدیریت دارایی‌های جایگزین و خدمات مالی است که دارایی‌های ۳۲۵ میلیارد دلاری تحت مدیریت دارد. این شرکت متخصص در سهام خصوصی، دارایی‌های واقعی، و اعتبار خصوصی است.

۶- Brooks Brothers

۷- Uniqlo: یک طراح، تولیدکننده و خرده‌فروش لباس‌های غیررسمی ژاپنی است.

۸- David Stern: رئیس NBA مدیر اجرائی اتحادیه ملی بسکتبال است. رئیس فعلی آدام سیلور است که در ۱ فوریه ۲۰۱۴ جانشین دیوید استرن شد.

۹- Adam Silver

۱۰- Inditex: Industria de Diseño Textil، S.A. یک شرکت پوشاک چندملیتی اسپانیایی است که دفتر مرکزی آن در، گالیسیا، در اسپانیا قرار دارد. ایندیتکس Arteixo، بزرگ‌ترین گروه مد سریع در جهان، بیش از ۷۲۰۰ فروشگاه در ۹۳ بازار در سراسر جهان دارد.

۱۱- Zara

انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن – ۲۵

علامه محمدتقی مصباح یزدی

اعتراض امام(ره) به خیانت‌های محمدرضا پهلوی

۹. فاجعه مدرسه فیضیه

پس از برگزاری رفراندوم شاه، موضع‌گیری‌ها و مخالفت‌های رهبران مذهبی و اعتراضات فراگیر مردم در برابر اقدامات دین‌ستیزانه رژیم بالا گرفت؛ به گونه‌ای که رفته‌رفته موجودیت حکومت پهلوی - مسئول اجرای دکترین امنیتِ ملّیِ جان اف. کندی و نیز مأمور تأمین امنیتِ و مطامع آمریکا و انگلیس در منطقه- به خطر می‌افتاد. بنابراین رژیم بر آن شد تا ضرب‌شستی به روحانیون و مردم نشان دهد و اعتراضات آنان را سرکوب کند. این کار روز دوم فروردین ۱۳۴۲ و با هجوم وحشیانه مزدورانِ حکومت، به مدرسه فیضیه انجام گرفت.

عصر روز دوم فروردین ۱۳۴۲ (۲۵ شوال ۱۳۸۲ ق) به مناسبت شهادت امام صادق علیه‌السلام از سوی مرحوم آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی در مدرسه فیضیه مراسم عزاداری بر پا شده بود. با آغاز مراسم، گروهی از مأموران، با لباس‌های مبدّل و یک‌رنگ وارد مدرسه شدند و به طور پراکنده بین جمعیت نشستند و با صلوات فرستادن‌های پی‌درپی نظم جلسه را بر هم زدند.

سخنرانِ مجلس از مردم خواست که صلوات بی‌جا نفرستند، اما آنان همچنان به کار خود ادامه دادند. که باعث اعتراض برخی طلّاب شد، و پس از این اعتراض، مأموران به ایشان هجوم بردند و ضرب و شتم مردم آغاز شد.

مردم حیرت‌زده که دلیلِ این حمله وگریزها را نمی‌دانستند با ترس و وحشت به سوی درهای خروجی گریختند. مزدوران رژیم نیز با فریادهای «جاوید شاه» همچنان به طلّاب و مردم هجوم می‌بردند. پس از مدتی کوتاه، نیروهای شهربانی با لباس ویژه و مسلحانه وارد مدرسه شدند و مردم را به گلوله بستند.

مأموران به طبقه‌های بالا هجوم بردند و طلبه‌های بی‌گناه را از حجره‌هایشان بیرون کشیده، با ضرب و شتم به حیاط مدرسه پرتاب کردند. پس از ساعتی سراسر مدرسه از زخمی‌ها و اجساد شهدای بی‌گناه پوشیده شده بود. وسایل و لباس‌ها و کتاب‌های طلّاب را در حیاط مدرسه به آتش کشیدند.

همزمان با این جنایات، هزاران نفر از مردمی که در میدان آستانه، تجمع کرده بودند به ضرب باتوم و به کمک گاز اشک‌آور و سرنیزه پراکنده شدند.

روز بعد نیز مزدوران ساواک به مدرسه فیضیه حمله کردند و با ضرب و شتم طلّاب، گروه دیگری را مجروح ساختند. در همین روزها طلّاب مدرسه طالبیه تبریز هم به بهانه نصب اعلامیه امام خمینی بر دیوار مدرسه‌شان آماج یورش مأموران رژیم قرار گرفتند.[1] به این ترتیب محمّدرضا پهلوی،با اقدام خشونت‌بار خود روحانیت و مردم را از مخالفت با حکومت بر حذر داشت.

دستگاه پهلوی قصد داشت با این هجوم‌ها و قتل عام‌ها مردم و رهبران دینی، به‌ویژه امام خمینی را از ادامه مبارزات باز دارد؛ اما این اقدامات، آتشِ دین‌خواهی و ظلم‌ستیزی مردم و رهبرانشان را تیزتر کرد.

مراجع تقلید و بزرگان حوزه علمیه، اقدامات وحشیانه رژیم را محکوم کردند و با صدور اعلامیه و ایراد سخنرانی، از چهره واقعی حکومت پهلوی و نقشه‌های آنان بر ضد اسلام و مسلمانان پرده برداشتند.

مردم نیز به صحنه آمدند، و احزاب و جمعیت‌های سیاسی ـ مذهبی، وعّاظ، نویسندگان و شاعران مسلمان نیز با آنان همصدا شدند. امام خمینی ضمن سخنرانی و صدور اعلامیه و محکوم کردن اقدامات رژیم، تلگراف تسلیت مراجع و دیگران را پاسخ گفت و با شرکت در مراسم سوگواری شهدای فیضیه از همه مردم قدردانی کرد.[2]

حضرت امام در پاسخ به تلگراف تسلیت علمای تهران چنین نوشت:

«حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدّل و به معیّت و پشتیبانی پاسبان‌ها به مرکز روحانیت، خاطراتِ مغول را تجدید کرد؛ با این تفاوت که آن‌ها به مملکت اجنبی حمله کردند و این‌ها به ملّت مسلمان خود و روحانیین و طلّاب بی‌پناه. در روز وفات امام صادق علیه‌السلام با شعار جاوید شاه به مرکز امام صادق علیه‌السلام و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله ناگهانی کردند و در ظرف یکی دو ساعت، تمام مدرسه فیضیه، دانشگاه امام زمان علیه‌السلام را با وضع عجیبی در محضر قریب بیست هزار مسلمان غارت نمودند و درب‌های تمام حجرات و شیشه‌ها را شکستند.

با فرا رسیدن عاشورای ۱۳۸۳ ق، امام خمینی در عصر ۱۳ خرداد ۱۳۴۲، به فیضیه آمد و در جمع هزاران نفر از مردمی که از تهران و دیگر شهرستان‌ها و روستاها به قم آمده بودند سخنرانی پرشوری کرد و وضعیت زمانه خود را با روزگار امام حسین علیه‌السلام و حکومت بنی‌امیه مقایسه کرد و هدف رژیم پهلوی را همان هدف دستگاه بنی امیه؛ یعنی نابود ساختن اصل اسلام دانست. امام خمینی (قدس سره)، به شاه هشدار داد که در صورت ادامه این روند، او را از کشور بیرون خواهد راند.

طلّاب از ترس جان، خود را از پشت‌بام‌ها به زمین افکندند، دست‌ها و سرها شکسته شد؛ عمامه طلّاب و سادات ذریه پیغمبر را جمع نموده، آتش زدند؛ بچه‌های شانزده ـ هفده ساله را از پشت‌بام پرت کردند؛ کتاب‌ها و قرآن‌ها را، چنان‌که گفته شد، پاره کردند...»[3]

۱۰. دستگیری امام خمینی و کشتار ۱۵ خرداد

با فرا رسیدن عاشورای ۱۳۸۳ ق، امام خمینی در عصر ۱۳ خرداد ۱۳۴۲، به فیضیه آمد و در جمع هزاران نفر از مردمی که از تهران و دیگر شهرستان‌ها و روستاها به قم آمده بودند سخنرانی پرشوری کرد و وضعیت زمانه خود را با روزگار امام حسین علیه‌السلام و حکومت بنی‌امیه مقایسه کرد و هدف رژیم پهلوی را همان هدف دستگاه بنی امیه؛ یعنی نابود ساختن اصل اسلام دانست. امام خمینی (قدس سره)، به شاه هشدار داد که در صورت ادامه این روند، او را از کشور بیرون خواهد راند.[4]

این موضع‌گیریِ بی‌باکانه و صریح امام بر ضد محمّدرضا پهلوی، اصل حکومت او را به خطر می‌انداخت و ضربه کاری و خطرناکی بر منافع و مطامع دولت‌های آمریکا و انگلیس و دیگر هوادارانِ رژیم وارد می‌آورد.

از این رو، ساواک در سراسر کشور بسیاری از روحانیان مبارز و دیگر فعالانِ پیرو خط امام را دستگیر و زندانی کرد.

شب پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، نیروهای گارد ویژه از تهران به قم اعزام شدند و نیمه‌های شب به منزل امام یورش بردند و ایشان را ربودند.[5]

با آن‌که هجوم به منزل امام شب‌هنگام صورت گرفت، خبر دستگیری ایشان به سرعت منتشر شد و تا قبل از طلوع آفتاب، مردم تهران، ورامین و بسیاری از شهرستان‌های دیگر از ماجرا اطلاع یافتند.[6] صبح روز پانزدهم، ابتدا مردم قم و بعد تهران و برخی از شهرها، به‌طور خودجوش به خیابان‌ها ریختند.

مغازه‌ها و بازارها تعطیل می‌شد و مردم دسته‌دسته گرد هم می‌آمدند، و رفته‌رفته فریادهای اعتراض‌آمیز «یا مرگ یا خمینی» برمی‌خاست و دسته‌های مردم خشمگین به سمت خیابان‌های اصلی حرکت می‌کردند.

طبق نقل مشهور، تنها در روز پانزدهم خرداد بیش از پانزده هزار نفر از مردم قم، تهران و شیراز و... به شهادت رسیدند.

یکی از فجیع‌ترین کشتارهای این روزها در باقرآباد ورامین رخ داد. انبوهی از مردم ورامین که کفن بر تن کرده، پیاده به طرف تهران می‌رفتند در راه به نیروهای مسلحِ امنیتی برخورد کردند و پس از پایمردی در برابر آنان قتل‌عامّ شدند.

بر اساس اسناد موجود، بسیاری از این کفن‌پوشان، زیر چرخ‌های سنگین‌تانک‌ها جان دادند و جسدهای پاک آنان چنان در هم کوبیده شده بود که شناسایی آن‌ها حتی برای خانواده‌هایشان دشوار بود.

۱۱. کاپیتولاسیون و تبعید امام به ترکیه و عراق

در سال ۱۳۴۳ دولت ایران که وابستگی کامل به آمریکا داشت، قانونی را از تصویب مجلس گذراند که بر اساس آن مستشاران و دیگر شهروندان آمریکایی مرتبط با آنان می‌توانستند از شمول قوانین جزائی ایران استثنا گردند.

این امر می‌توانست استقلال و حاکمیت کشور را در معرض خطر قرار دهد.

امام خمینی که به خوبی از پیامدهای کاپیتولاسیون در ایران آگاه بودند، ماهیت این قانون را چنین تشریح می‌کنند:

در سال ۱۳۴۳ دولت ایران که وابستگی کامل به آمریکا داشت، قانونی را از تصویب مجلس گذراند که بر اساس آن مستشاران و دیگر شهروندان آمریکایی مرتبط با آنان می‌توانستند از شمول قوانین جزایی ایران استثنا گردند. این امر می‌توانست استقلال و حاکمیت کشور را در معرض خطر قرار دهد.

«قانونی در مجلس بردند؛ در آن قانون اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین و ثانیاً الحاق کردند به پیمان وین [تا] مستشاران نظامی، تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندهای فنی‌شان، با کارمندان اداری‌شان، با خدمه‌شان، با هر کس که بستگی به آن‌ها دارد، این‌ها از هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند! اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد! دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند، بازپرسی کنند، باید برود آمریکا! آن‌جا در آمریکا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند!»[8]

با سخنان افشاگرانه امام خمینی و انتشار آن در سراسر ایران، مردم به قیام علیه تصویب این لایحه ترغیب شدند. به‌همین خاطر رژیم بر آن شد تا امام خمینی را در ۱۳ آبان ۱۳۴۳به ترکیه تبعید کند. اما گسترش اعتراضات مردمی نسبت به تبعید امام رژیم را به وحشت انداخت. پس از چندی تصمیم به تغییر محل تبعید گرفت و ایشان را از ترکیه به عراق منتقل ساخت.

پانوشت‌ها:

۱- سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج۱، ص ۳۷۶ ـ ۳۶۵.

۲- امام خمینی، صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ج۱، ص ۱۶۷ ـ ۱۸۳.

۳- همان، ص ۱۷۷.

۴- همان، ص ۲۴۳.

۵- گفتنی است امام همان شب به تهران منتقل و تا غروب روز بعد در باشگاه افسران نگهداری شد. سپس ایشان را به زندان قصر بردند، و پس از ۱۹ روز، در چهارم تیرماه، به سلولی در پادگان عشرت‌آباد انتقال دادند. ۲۳ روز بعد (۱۱ مرداد ۴۲) سرلشکر حسن پاکروان، رئیس ساواک، در پادگان عشرت‌آباد به دیدار امام رفت و خبر آزادیِ ایشان را ابلاغ کرد. سپس ایشان را به خانه‌ای متعلق به ساواک در داوودیه انتقال دادند، و به این ترتیب ایشان را در حصر نگاه داشتند تا مانع ارتباط مردم با ایشان شوند. اما هنوز ساعتی نگذشته بود که سیل جمعیت، روانه داوودیه شد و دستگاه مجبور شد امام را به منزلی دیگر در قیطریه انتقال دهد. این ماجرا حدود ده ماه ادامه یافت تا آن‌که سرانجام در روز ۱۷ فروردین ۱۳۴۳، دولت حسنعلی منصور دستور آزادی ایشان را صادر کرد و شب همان روز حضرت امام به قم بازگردانده شد (سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، ص ۴۲ـ ۴۳).

۶- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، ص ۱۸ـ۳۰.

۷- سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج۱، ص ۵۱۸.

۸- امام خمینی، صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ج۱، ص ۴۱۵.